

شیوه‌های تثبیت ارزش‌های اخلاقی در قرآن

حسنعلی بختیار نصرآبادی*

مریم بیات**

چکیده

تعالیم دین اسلام به سعادت بشر در تمام شئون زندگی اهمیت می‌دهد؛ لذا بر معرفی ارزش‌ها و در جهت ارتقای معیارهای انسانی و اخلاقی تلاش نموده است. در همین راستا، قرآن کریم نیز به‌عنوان مهم‌ترین منبع هدایت بشر با توجه به ابعاد گوناگون حیات انسان، او را در زندگی فردی، اجتماعی، مادی و معنوی راهبری نموده و در این جهت، یکی از مهم‌ترین وظایف انبیاء، دعوت به ارزش‌های اخلاقی و تثبیت آنهاست که هدف اصلی این مقاله بیان شیوه‌های تثبیت ارزش‌های اخلاقی در قرآن است که محقق به شیوه تحلیلی - استنباطی به معرفی آنها پرداخته است. نتایج نشان می‌دهد که از شیوه‌هایی نظیر رویارویی با نتایج اعمال، بشارت و انداز و موعظه و... برای تثبیت ارزش‌های اخلاقی می‌توان بهره برد؛ زیرا که وجه تفضیل انسان نسبت به سایر موجودات، بهره‌گیری از

* - دانشیار دانشگاه اصفهان.

** - دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ و فلسفه آموزش و پرورش، دانشگاه اصفهان.

قوة تعقل برای بهره‌مندی از ارزش‌های اخلاقی و انسانی است و تقوا، تخلق به ارزش‌های اخلاقی است.

واژه‌های کلیدی

قرآن، ارزش‌های اخلاقی، اعتدال، موعظه، بشارت، انذار.

مقدمه

ارزش‌های برگرفته از آموزه‌های اسلام در دو حیطه ارزش‌های اخلاقی و زیبایی‌شناختی معنا می‌یابد که در قلمرو ارزش‌های اخلاقی "خدای متعال" به مثابه خیر علی‌الاطلاق منشأ و آگاه از همه خیرها تلقی می‌شود و در حیطه نسبت آدمی و ارزش‌ها، آدمی با اینکه واجد ارزش خداگونگی است؛ لیکن مبتنی بر باورهای قرآن کریم در می‌یابد که خیر در حقیقت به فاعل آن باز می‌گردد و رستگاری حقیقی همانا اشتیاق به لقای خداست.

با وجود اینکه جهان هستی در خدمت انسان است؛ ولی سیر حرکت آدمی از "خود" تا "خدا" در معرض تهدیدها و آسیب‌هایی قرار می‌گیرد که فرورفتن در آن‌ها نیروی شگرف نفس آدمی را مخفی می‌کند. (شرفی، ۱۳۸۸: ۲۲۱) در این راستا، یکی از خطرترین روش‌های تربیتی، دعوت متریان به ارزش‌های اخلاقی و سوق دادن آن‌ها به فضایل و کرامات اخلاقی است. در انسان گرایش‌های ذاتی وجود دارد که انسان آن‌ها را نه به منظور طلب سود یا دفع زیان، بلکه صرفاً تحت تأثیر یک سلسله عواطف که عواطف اخلاقی نامیده می‌شود، قرار می‌دهد. این امور از مقوله فضیلت‌ها هستند و انسان را به سمت خیر هدایت می‌کنند، مانند گرایش انسان به راستی از آن جهت

که راستی است و در مقابل تنفر انسان نسبت به دروغ، گرایش انسان به صداقت، پاکی، تقوا. (دلشاد تهرانی، ۱۳۷۷: ۱۰۴)

البته می‌توان این گرایش‌ها را به دو نوع فردی و اجتماعی تقسیم نمود که از گرایش‌های فردی، تسلط بر نفس، شجاعت، وفای به عهد، امانت‌داری و ... و گرایش‌های اجتماعی می‌توان از گرایش به تعاون، فداکاری، ایثار، عدالت و ... نام برد که این گرایش‌ها می‌توانند در منطقه عمل تثبیت شوند و به صورت ویژگی‌های شخصی خودنمایی نمایند. در همین راستا، یکی از مبانی رسالت انبیاء این است که با تلاق متعفن عادت‌های زشت مردم را با به کارگیری شیوه‌های هدایتی به بوستانی از گل‌های دل‌نواز فضایل اخلاقی و انسانی مبدل سازند. ایشان برای نیل به چنین مقصودی از اصول و قواعد اخلاقی پیروی می‌نمودند و با شیوه‌های تفکر و موعظه، روح و جان انسان‌ها را صفا می‌بخشیدند. از این نظر می‌توان گفت مهم‌ترین رسالت پیامبران این بود که انسان‌ها را از شر این پلیدی‌ها رها کرده و اندیشه آنان را از غل و زنجیر رذائل اخلاقی نجات دهند. پیامبران الهی هر یک در محیط‌هایی مبعوث می‌شدند که مردم آن، علاوه بر شرک و بت‌پرستی که در واقع بیماری اعتقادی مردم بود، هر کدام از بیماری‌های اخلاقی متفاوتی نیز رنج می‌بردند.

چنانکه نوح علیه السلام هنگامی مبعوث شد که زورمندان، حقوق ضعفا را پایمال می‌ساختند و غرور و خودخواهی، ریشه در جان مردم دوانده بود. هود علیه السلام نیز هنگامی مبعوث می‌شود که مردم دچار تکبر و فخرفروشی و بی‌عدالتی شده‌اند. صالح علیه السلام نیز در شرایطی به پیامبری برگزیده می‌شود که مردم از خدا غافل شده، به هوس‌رانی مشغول‌اند. لوط علیه السلام نیز با قوم و ملتی روبه‌رو می‌شود که دچار انحراف جنسی شده‌اند و می‌روند تا نسل انسانی را به نابودی بکشانند. مردم زمان شعیب علیه السلام نیز به کم‌فروشی و غش در معاملات و فساد در زمین دچار

شده‌اند. در زمان موسی عَلَيْهِ السَّلَام هم که غرور و خودپرستی و طغیان و زورگویی عده‌ای محدود، مردمانی را به استضعاف و تفرقه کشانده است. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هم در شرایطی عهده‌دار رسالت عظیم خویش شدند که مردم حجاز غرق در بت پرستی، مفسد اخلاقی و اجتماعی بودند. (نصری، مبانی رسالت انبیاء در قرآن: ۳۱۱)

در این میان، آنچه از اهمیّت و حساسیت برخوردار است، نحوه به کارگیری شیوه‌ها و ابزارهای تربیتی از جانب مربیان است تا از طریق آن زمینه‌های پرورش خوبی‌ها و نیکی‌ها در جان افراد فراهم آید و راه برای وصول به سعادت و نیک‌بختی انسان‌ها همواره شود.

ارزش‌های اخلاقی و اصل اعتدال

مهم‌ترین اصلی که در تثبیت ارزش‌های اخلاقی در قرآن مدنظر است، اصل اعتدال است. بر این اساس، راه نجات و رستگاری انسان و رسیدن او به سعادت، راه اعتدال است. در واقع، هر حرکت و فعل تربیتی باید بر اعتدال استوار باشد و از حد وسط بیرون نرود و به افراط و تفریط کشیده نشود تا حرکت و فعلی مطلوب باشد. آیین تربیتی دین نیز به اعتدال در هر امری فرامی‌خواند و مجموعه قوانین و آداب دینی به گونه‌ای است که مردمانی متعادل تربیت شوند. (دلشاد تهرانی، ۱۳۷۷: ۱۵۵) در قرآن کریم آیات متعددی درباره اعتدال بیان شده است و جهت‌گیری تربیتی این کتاب الهی بر این است که انسانی تربیت کند که در همه امور فردی، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و جز این‌ها متعادل باشد، انسانی که مشی و راه و رسمی متعادل داشته باشد چنانکه لقمان به فرزند خود چنین فرمود: «در رفتار میان‌رو باش.» (لقمان/ ۱۹)

در حقیقت راه معتدل، راه تربیت درست است که مربیان الهی، متریان خود را در همه وجوه بدان دعوت می‌کردند و موجب رسیدن انسان‌ها به صراط

مستقیم سعادت می‌شود. در جای دیگر، دستوری کلی بر اعتدال در همه اعمال و رفتار و برنامه‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی را بیان می‌فرماید: ﴿وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكِ سَبِيلًا﴾ (اسراء ۱۱۰) «میان این راه، راهی [معتدل] برگزین.» (مکارم شیرازی و جمعی از همکاران، ۱۳۷۱، ج ۱۲: ۲۲۷-۳۲۹) انسان عاقل بر اساس توصیه پیشوایان دینی خویش، مال‌اندیش است و از خواهش‌های نفس پیروی نمی‌کند و از مرزهای اعتدال بیرون نمی‌رود؛ چرا که پیروی از خواهش نفس و تابع احساسات شدن آدمی را به افراط و تفریط می‌کشاند. از سوی دیگر، زندگی اجتماعی انسان‌ها نیز زمانی به سامان می‌رسد که بر روابطی معتدل استوار شود؛ زیرا هر گونه افراط و تفریط در روابط اجتماعی نیز نتیجه‌ای جز تزلزل فرد و جامعه و سیر آن‌ها به سوی تباهی ندارد. در واقع، امر سلامت فرد و جامعه در گرو تربیتی متعادل است و هر گونه انحراف از اعتدال و تفریط در صفات و اعمال و رفتار، انحراف از حق است. از سوی دیگر، آفرینش انسان به گونه‌ای است که هر گونه بیرون‌شدن از مرزهای اعتدال، به او آسیب می‌رساند و از نظر تربیتی دچار توقف و گسیختگی می‌شود؛ بنابراین، باید در همه وجوه فردی و اجتماعی راه اعتدال را سامان داد تا بتوان مردمان را به سوی اخلاق و رفتاری نیک و درست سیر داد. (دلشاد تهرانی، ۱۳۷۷: ۱۶۱)

تربیت فطری، تربیتی معتدل است و جز بر اساس برنامه‌ای معتدل نمی‌توان راه تربیت حقیقی را هموار ساخت و استعداد‌های ایشان را در جهت کمال مطلق شکوفا نمود؛ از این رو، راه و رسم اعتدال، کوتاه‌ترین و استوارترین راه تربیت است و سلامت فرد و جامعه در گرو تربیتی متعادل است.

بر اساس منطق قرآن، هر کاری که به جای خود و در مورد مناسب انجام نگیرد، «اسراف» خوانده می‌شود و پیامبران نیز اسراف و تجاوزکاری را درد اصلی مخالفان خود می‌دانستند. (محمدقاسمی، ۱۳۸۵: ۲۶۴) از سوی دیگر، فساد نیز نقطه مقابل صلاح است که به هر

گونه خروج از حالت سلامت و اعتدال اطلاق می شود؛ (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ۳۷۹) بنابراین، تمام نابسامانی ها که در کارها انجام می شود و همه افراط و تفریطها در مسائل فردی و اجتماعی، مصداق فساد است، (مکارم شیرازی و جمعی از همکاران، ۱۳۷۱، ج ۱۰: ۲۰۳) آنجا که می فرماید: ﴿بل انتم قوم مسرفون﴾ (یس/۱۹) «درد اصلی شما همان اسراف و تجاوزگری شما است.» اگر توحید را انکار کرده و به شرک روی می آورید، دلیل آن اسراف و تجاوز از حق است. اگر جامعه شما گرفتار سرنوشت شوم شده، سبب آن نیز اسراف در گناه و آلودگی به شهوات است و بالاخره اگر در برابر خیرخواهی خیرخواهان، آن ها را به مرگ تهدید می کنید، این نیز به خاطر تجاوزگری شماست. (مکارم شیرازی و جمعی از همکاران، ۱۳۷۱، ج ۱۸: ۳۴۵)

جهت گیری تربیتی قرآن بر آن است که انسانی تربیت کند که در همه ابعاد و امور زندگی متعادل باشد و از مرزهای اعتدال خارج نشود و در مسیر صلاح، یعنی نیک شدن گام بردارد و کمال مناسب با نوع خود و آنچه از او انتظار می رود را به دست آورد. بر همین مبنا، قرآن کریم یکی از مهم ترین وظایف انبیاء را اصلاح جوامع بشری از انواع مفسدات اخلاقی و اجتماعی و اقامه قسط و عدل (حدید/۲۵) و نجات بشر از شر فساد و تباهی می داند که با ایجاد تحول در افکار و عقاید انسان ها، ارزش های والای معنوی و اخلاقی را جایگزین ارزش های دروغین و پوچ سازند.

شیوه های تربیتی ناظر بر مبنای تثبیت ارزش های اخلاقی و اصل اعتدال

با توجه به مبانی ارزش شناسی در اسلام، مشخص می شود که خدای متعال منشأ و آگاه از همه خیرها بوده و ایمان به او، حقیقت خیر و نیکی است و انسان می تواند در سایه ایمان، رابطه ای آگاهانه و عاشقانه با حق

و به ارزش‌های والا دست یابد و کمال خویش را در پرتو تقرب به او بجوید و چون انسان حریص بر خیر شخصی است، در پی برقراری و تنظیم رابطه‌ای مطلوب با خلق به‌عنوان ارزشی اخلاقی و اجتماعی در امتداد رابطه با خالق است که البته جلب رضایت الهی در رأس همه امور است (شرفی، ۱۳۸۸: ۳۶۰) و از سوی دیگر، انسان در حیطه ارزش‌ها هم در قبال خود و هم اجتماع از مسئولیت برخوردار است، با چنین رویکردی، ارزش‌ها در بستر اجتماع معنا یافته و تجلی پیدا می‌کنند و در این راستا، هر فردی به تعبیر رسول اکرم صلی الله علیه و آله مسئول همه مردم و راهنمای آنهاست (نهج الفصاحه: ۵۹۹) و هم مسئول است که در عمل، راه صحیح را انتخاب کند و هم لازم است با عوامل منحرف بستیزد و دیگران را نیز بر انتخاب راه صحیح راهنمایی نماید. بر این اساس است که انبیاء الهی کوشیده‌اند تا علاوه بر دعوت انسان‌ها به مبانی توحیدی، مبارزه با مفسدات اجتماعی را سر لوحه رسالت خویش قرار دهند و با تیغ تعلیمات سازنده خویش، خارهای مزاحم را از سر راه انسان‌ها بردارند و جوامع را در ابعاد گوناگون اصلاح نموده و در سایه ایمان و تحولات معنوی و اخلاقی موجبات هدایت و تقرب را در انسان‌ها فراهم آورند. در این راستا در این مقاله با توجه به قرآن و روش‌های انبیاء، شیوه‌های نیل به این مقصود استنباط و استخراج شده است.

شیوه پیشتازی در عمل

آنچه که در سیره تربیتی پیامبران الهی جلوه آشکاری دارد، آن است که تبلیغ و دعوتشان فقط زبانی نبود؛ بلکه ایشان آیین الهی را با کردار و عمل خویش تبلیغ می‌کردند، خود الگوی تمام عیاری از نیکی‌ها و سجایای اخلاقی و انسانی بودند و هیچ‌گاه مردم را به چیزی فرا نمی‌خواندند مگر آنکه خودشان در آن امر پیشقدم بوده‌اند و از هیچ چیز

نهی نمی کردند مگر آنکه نخست خود از آن اجتناب می ورزیدند و در واقع، این التزام عملی ایشان به کردار و گفتارشان بود که موجب جلب دل های مؤمنان به سوی ایشان می شد و موجبات تأثیر سخنان حیات بخش ایشان را در دل های مستعد، ایجاد می نمود. (محمدقاسمی، ۱۳۸۵: ۲۴۸)

در داستان های قرآن می توان نمونه هایی چند از التزام عملی پیامبران و انبیاء الهی را مشاهده نمود از جمله:

شعیب علیه السلام به قومش می گوید: ﴿و ما ارید ان اخالفکم الی ما انهاکم عنه ان ارید الا الاصلاح ما استطعت﴾؛ «من هرگز نمی خواهم چیزی که شما را از آن باز می دارم، خودم مرتکب شوم، من جز اصلاح تا آنجا که توانایی دارم، هدفی دیگر ندارم.» (هود/۸۸) یعنی آنکه اگر می بینید من شما را از کم فروشی و تقلب در معامله و رباخواری بر حذر می دارم، اینگونه نیست که خودم در پشت پرده به چنین اموری روی آورم و از این طریق سود و ثروتی برای خود بیندوزم، نه، چنین نفاق و پنهان کاری از ساحت من دور است؛ بلکه من هدفی جز آنچه تمامی پیامبران به دنبال آن بوده اند، یعنی اصلاح در اخلاق و عمل، تعقیب نمی کنم. در واقع، شعیب به قومش اطمینان خاطر می دهد که تفاوتی میان وی و آنها از نظر عمل به دستورات الهی نیست و خود را نیز تابع همان دستوری می داند که برای دیگران بازگو نموده است. (محمدقاسمی، ۱۳۸۵: ۲۴۹)

در جای دیگر، خداوند متعال در توصیف پیام آور توحید ابراهیم علیه السلام می فرماید: ﴿انه کان صدیقاً نبیاً﴾؛ «او بسیار راستگو و (نیز) پیامبر خدا بود» (مریم/۴۱) کلمه «صدیق» که صیغه مبالغه از صدیق است به معنای کسی است که در تمام عمر، عادت به راستگویی داشته یا عملش تصدیق کننده سخن و اعتقاد اوست. (مکارم شیرازی و جمعی از همکاران، ۱۳۷۱، ج ۳: ۷۶)

موسی عَلَيْهِ السَّلَام نیز با پشتتازی خود در رفتن به میعاد گاه (طه/۸۴) نشان می‌دهد که رهبر یک قوم باید در عرصهٔ عبادات و فضایل اخلاقی و عمل به نیکی‌ها پیشگام باشد تا دیگران نیز به دنبال او حرکت کنند و او را مقتدای خویش قرار دهند. چنانکه خود آن حضرت این پشتتازی را در عرصهٔ ایمان به خدا یاد کرده و می‌گوید: ﴿وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ «همانا من نخستین مؤمنانم.» (اعراف/۱۴۳) و هم‌چنین آن حضرت نخستین کسی بود که به دنبال شکافته‌شدن دریای نیل و عدم جرأت پانهادن کسی به درون آن معبر، پا پیش نهاد و خود وارد دریا شد و آنگاه بنی‌اسرائیل را دعوت کرد تا به نیل وارد شوند. (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۱۴: ص ۴۱۲)

شیوهٔ دعوت غیرمستقیم

گاهی برای انتقال یک پیام و مفهوم به دیگران روش‌های مستقیم کارآیی چندان ندارد و حتی منجر به ایجاد مقاومت در مخاطب شده و نتیجهٔ معکوسی در برداشته است. در چنین مواقعی استفاده از شیوه‌های غیرمستقیم بسیار راهگشاست. در واقع، روش غیرمستقیم، القاء پیامی بی‌آنکه مخاطب خود بداند تحت تأثیر آن قرار گرفته و روح و اندیشهٔ وی را به تسخیر در آورده است، خود روشی ظریف و دقیق است و گاهی مؤثر از مواجهه مستقیم با مخاطب است.

گاهی در جامعه، برخی عادات چنان میان مردم رواج یافته و با روح و فکر افراد عجین شده است که هرگونه اقدام خلاف آن یا مبارزه با آن عادات موجب تهیج احساسات مخاطبان و جبهه‌گرفتن آن‌ها در مقابل اقدامات اصلاحی می‌شود. در این گونه موارد، مصلحان اجتماعی در مقام عمل چاره‌ای جز بهره‌جستن از روش‌های غیرمستقیم برای القاء تفکر و معتقدات خود و رسوخ به لایه‌های درونی روح و اندیشهٔ چنین



مخاطبینی نخواهند داشت؛ از این رو، در مواردی می‌بینیم پیامبران و مریبان الهی در مقام تربیت انسان‌ها از این روش بهره‌جسته‌اند؛ زیرا این نحوه برخورد تأثیر به‌سزایی در کنار زدن حالت عناد و جبهه‌گیری در افراد مخالف دارد و موضع فروتنی و حق‌پذیری را اگر زمینه مساعدی وجود داشته باشد در وجودشان تقویت می‌نماید. (مهدوی، ۱۳۸۶: ۱۸۲)

نمونه برجسته این رفتار را در مواجهه ابراهیم علیه السلام با مردمانی که از روی جهالت به پرستش اجرام آسمانی روی آورده بودند، می‌توان مشاهده نمود. آن حضرت به جای برخورد مستقیم در برابر شرک آن قوم یا توهین و تحقیر آن‌ها، از باب مامشات و همراهی با آن‌ها و برای جلب توجه آن‌ها، ابتدا با آن‌ها خود را هم‌صدا نشان می‌دهد و پس از جلب توجه آن‌ها به زوال‌پذیری هر کدام از آن خدایان و روشن کردن عدم صلاحیت آن اجرام برای عبودیت، آنگاه عقیده قلبی خود را نسبت به پروردگار جهانیان بر زبان آورده و می‌گوید: «من روی خود را به سوی کسی بردم که آسمان‌ها و زمین را آفریده، من در ایمان خود خالصم و از مشرکان نیستم.» (انعام/۷۹)

در واقع، ابراهیم در این روش تعلیم و تربیت به مشرکان، ابتدا برای اثبات بطلان پندارها و اعتقادات باطل ایشان با آن‌ها همراهی می‌کند و از جایی آغاز نمود که آن‌ها نیز بر آن توافق داشتند و آنگاه به اثبات زوال و محال‌بودن ربوبیت آن پدیده‌ها پرداخت و این‌گونه استدلال خویش را به آن‌ها ارائه داد و به حقیقت رهنمون‌شان ساخت. (محمدقاسمی، ۱۳۸۵: ۲۴۳)

تجربه نشان داده است که اظهار خشم نسبت به شخصی غیر از فرد خاطی و در حضور او، وی را بیشتر تحت تأثیر قرار می‌دهد تا اینکه مستقیماً خود او «خاطی» مورد ملامت قرار گیرد و حتی بیان به کنایه برای افراد عاقل، شدیدترین نوع سرزنش محسوب می‌شود که وی را به



فکر انداخته تا خویش را اصلاح کند تا مبدا کرامتش به واسطهٔ خطاب مستقیم و سرزنش وی به خطر نیفتد. هم‌چنانکه موسی علیه السلام با ملامت برادرش برای گوساله‌پرستی بنی اسرائیل و توضیحات هارون علیه السلام در بی‌گناهی خود، توانست بیشترین تأثیر را بر قومش بگذارد تا جایی که آن قوم لجوج و معاند منقلب شد و حاضر شدند فرمان موسی را در خصوص به قتل رسانیدن خود بپذیرند، ﴿فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾. (بقره/۵۴) در صحنه‌ای دیگر، حضرت سلیمان علیه السلام از شیوهٔ غیرمستقیم در جهت‌ی دیگر بهره‌می‌جوید و از این طریق وصی خویش را معرفی می‌کند و مانع از ایجاد اختلاف در مردم در این امر پس از درگذشت خود می‌شود.

از سوی دیگر، بیان با خطاب غیرمستقیم موجب حفظ حرمت مخاطب شده و از رودررویی افراد جلوگیری می‌کند تا مبدا منجر به مجادله شود و به بی‌حرمتی و پرده‌داری بیانجامد که نه تنها پیامد تربیتی ندارد؛ بلکه موجب عناد نیز می‌شود.

شیوهٔ رویایی افراد با نتیجهٔ اعمالشان

در این شیوه، امر و نهی جای ندارد و نفوذ و کارآمدی آن نیز ناشی از قدرت امر و نهی نیست؛ بلکه فرد بر اساس حُب ذات خویش به سوی عملی شوق می‌یابد یا از عملی دوری می‌گزیند. در واقع، این روش بر اساس مسئولیت فرد پایه‌ریزی شده است. در این روش، پیامدهای نیکو یا ناگوار اعمال برای افراد توصیف و ترسیم می‌شود تا آن‌ها پس از درک نتایج اعمال صالح یا نتایج گناهان بدون آنکه نیازی به امر و نهی داشته باشند، دست به انتخاب زده و آنچه را در بردارندهٔ نیک‌بختی و سعادت ایشان است برگزینند.

هنگامی که فرد بیابد و ببیند که پیامد عمل او، زیان خود وی را به دنبال دارد یا آنکه به سود اوست، زمینهٔ مناسب برای یافتن انگیزهٔ درونی

نسبت به ترک یا انجام عمل را یافته است. با ظهور این انگیزه درونی، الزام بیرونی جای خود را به الزام درونی می‌دهد و فرد خود را از درون ملزم به ترک یا انجام عمل می‌بیند. (باقری، ۱۳۸۸: ۱۵۱) در فرهنگ قرآن، آینده هر کس در گرو اعمال خود اوست و هر کس محصول عمل نیک و بد خود را می‌چیند و در این جهان و جهان دیگر با نتایج آن روبرو می‌شود. (محمدقاسمی، ۱۳۸۵: ۲۵۲)

مواجهه فرد با نتایج اعمالش در دو رتبه است: یکی در رتبه دریافتن و دیگری در رتبه دیدن. در رتبه نخست، فرد نسبت به پیامدها آگاه می‌شود و در رتبه دیگر، او را واگذارده تا با نتایج اعمال روبرو شود. به عبارت دیگر، گاه نتایج به پیشگاه او می‌آید و گاه او را به پیشگاه نتایج و پیداست که از این رو، دومی کارآمدتر و قدرت متقاعدکننده نتایج در آن چشمگیرتر است.

نمونه بارز این حقیقت در داستان‌های قرآن، افرادی هستند که در سایه عمل خویش نیک‌بخت یا نگون‌بخت شده‌اند، هم‌چون همسر فرعون که با وجود زندگی در آن محیط سراسر فساد و طغیان، در پرتو ایمان و عزم راسخ اهل بهشت می‌شود؛ ولی همسر لوط با آنکه در کانون وحی زندگی می‌کرد و با پیامبران الهی ارتباط داشت، بر اثر بدکاری و اعمال خلاف رهسپار دوزخ می‌شود و به قهر الهی دچار می‌شود.

قرآن کریم علم و آگاهی یوسف عَلَيْهِ السَّلَام در تعبیر خواب را نتیجه عینی تقوی و تسلط او بر نفسش در مقابل جاذبه فریبنده همسر عزیز مصر می‌داند و می‌فرماید: ﴿وَلَنُعَلِّمَهُ مِّن تَأْوِيلِ الْآحَادِيثِ﴾؛ «(هدف آن بود) تا یوسف تعبیر خواب را بیاموزد.» (یوسف/۲۱) این آیه اشاره به آن دارد که بسیاری از مواهب و توفیقات علمی را خداوند در مقابل پرهیز از گناه و مقاومت در برابر هوس‌های سرکش به انسان می‌بخشد و به تعبیر

دیگر، این مواهب که ثمرهٔ روشن‌نیت‌های قلبی است، جایزه‌ای است که خداوند به این‌گونه اشخاص می‌بخشد. (مکارم شیرازی و جمعی از همکاران، ۱۳۷۱، ج ۹: ۳۶۲)

البته نمونه‌های بسیار دیگری از این داستان‌ها و پیامد اعمال نیک و بد در قرآن موجود است، هم‌چون سرگردانی چهل‌سالهٔ قوم بنی‌اسرائیل در تیه یا عقوبت آن‌ها در پی گوساله‌پرستی‌شان یا نتیجه اعمال اصحاب اخدود، اصحاب ثمود و عاد و ... که همه نشانگر آنند که انسان تا نتیجهٔ عملکرد سوء خود را نبیند و از میوهٔ تلخ آن بچشد، متوجه خطای خویش نخواهد شد و از مرکب غرور و جهالت پایین نخواهد آمد؛ از این رو، یکی از وظایف اساسی پیامبران الهی، ترسیم‌نمودن عواقب دردناک گناهان برای افراد و جوامع بوده است تا آن‌ها را از فرو غلطیدن در سراشیبی تند انحطاط رهایی بخشند.

شیوهٔ بهره‌برداری مناسب از تمامی فرصت‌ها

یکی از نکاتی که در تربیت و دعوت به فضایل اخلاقی دارای اهمیت است، توجه به زمان مناسب بیان پیام و بهره‌برداری به‌هنگام از فرصت‌ها است. در واقع، در تربیت و دعوت توجه به مسئلهٔ زمان، نقشی مؤثر و کلیدی دارد و توجه به موقعیت‌های موجود بسیار مهم است؛ زیرا انتقال پیام در زمانی که مخاطب نیاز مبرمی به آن دارد، موجب رسوخ پیام در اعماق روح و قلب مخاطب شده و او را سیراب می‌کند، همان‌گونه که القاء پیام بدون توجه به شرایط مناسب زمانی، عملاً بی‌فایده بوده و حتی ممکن است نتیجهٔ نامطلوبی داشته باشد.

انبیاء الهی نیز در دعوت خود به ارزش‌های اخلاقی از فرصت‌های مقتضی با موقعیت‌شناسی، سود می‌جستند و از فرصت‌های پیش‌آمده در راه تحقق اهداف توحیدی خویش و تربیت انسان‌ها بهره‌برداری می‌نمودند، نمونهٔ بارز



موقعیت‌شناسی انبیاء در رفتار حضرت یوسف علیه السلام نمایان است؛ هنگامی که یوسف در زندان بسر می‌برد، از فرصت پیش آمده بهره جست تا محیط زندان را به یک محیط ارشاد و کانون تعلیم و تربیت تبدیل کند و این نکته مهم را در بر دارد که از هر فرصتی برای این هدف می‌توان بهره برد، حتی در زندان، زیر زنجیره‌های اسارت و تعلیم و تربیت محدود به کانون معینی مثل مدرسه یا مسجد نیست. (مکارم شیرازی و جمعی از همکاران، ۱۳۷۱، ج ۹: ۴۱۶)

این موقعیت‌شناسی یوسف، این پیام سازنده اخلاقی را می‌تواند در برداشته باشد که مؤمن در بهره‌جویی از فرصت‌های پیش آمده درنگ نمی‌کند و اگر زمینه را از جهت اعتماد دیگران مناسب می‌بیند با هوشیاری تمام از آن استفاده نموده، در جهت سازندگی جامعه و رفع نواقص آن کوشش کند تا مبدا کسانیه که لیاقت انجام مسئولیت را ندارند یا قدرت‌شان موجب ایجاد فساد در جامعه می‌شود و طمع ریاست دارند نه دغدغه مسئولیت بر رأس امور جای‌نگیرند. (التهامی، ۱۴۰۸: ۵۲۹)

نمونه‌های بسیار دیگری از این موقعیت‌سنجی‌ها را در برنامه انبیاء الهی در هدایت مردم می‌توان مشاهده نمود، مانند حضرت موسی علیه السلام که برای تبلیغ و دعوت مردم به آیین توحیدی از عنصر زمان و مکان به بهترین وجه استفاده می‌کند؛ زیرا هنگامی که فرعون قصد دارد با آوردن ساحران خود به صحنه، به خیال باطل، سحر موسی را بی‌اثر نماید از موسی خواست که زمان و مکان را او برای رویارویی با ساحران مشخص کند. موسی علیه السلام از این فرصت طلایی بهره جست و گفت: ﴿مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشِرَ الْنَّاسَ ضَحَىٰ﴾؛ «وعده‌گاه (ما و) شما روز زینت (روز عید) و در وقت چاشت (نیم‌روز) که همه مردم جمع شده باشند.» (طه / ۵۹) در واقع، موسی زمان مناسب، یعنی روز عید که روز فراغت مردم بود و هم موقعیت روز، یعنی هنگام لطافت و روشنایی روز «ضحی» و هم مکانی که مورد دسترسی همه مردم بود،



انتخاب نمود. «مکاناً سوی» را مورد توجه قرار می‌دهد (مکارم شیرازی و جمعی از همکاران، ۱۳۷۱، ج ۷: ۳۵۸) و این گونه برخلاف پنهان کاران و دسیسه پردازان که با دغل کاری سعی در جلب توجه مردم به خود دارند، موسی برای بیدارگری افکار عمومی از بهترین فرصت و بهترین مکان بهره می‌گیرد تا همه چیز را بی‌پرده و روشن با مردم در میان گذارد تا پوشالی بودن ادعاهای فرعون را بر ملا سازد؛ (محمدقاسمی، ۱۳۸۵: ۲۷۷) چرا که به کار خود ایمان و یقین دارد و در این راه واهمه‌ای به دل نمی‌دهد.

پیامبران الهی در طول دوران حیات خویش آنی از تربیت و هدایت مردم غافل نبوده‌اند و در این راه همه فرصت‌ها و موقعیت‌ها را برای نیل به این هدف مغتنم می‌شمردند و خطوط توحید را به مردم رهنمون می‌شدند.

بشارت و انذار

الف) شیوه بشارت

تربیت، مستلزم تن‌دادن به تکالیف است و این امر، فی‌نفسه، زایل‌کننده رغبت است. این تلخی را باید از طریقی کاست تا قبول تکلیف، میسرتر شود. یکی از روش‌هایی که به این کار می‌آید، روش تبشیر است. تبشیر به معنای بشارت‌دادن به عطایایی است که پس از به دوش گرفتن تکالیف به فرد، ارزانی خواهد شد و مظهری از فضل و رحمت است. بشارت در وجود آدمی امید می‌آفریند و با کشش این امید، او را آماده قبول زحمت می‌کند. همه پیامبران الهی در مقام مربی از این شیوه بهره جسته‌اند و چنان است که آنان را «مبشر» نامیده‌اند و آن از این جهت بوده تا امید برخاسته از بشارت را در مخاطبان خود زنده کنند. (باقری، ۱۳۸۸: ۱۶۹)



تبشیر با تشویق از آن جهت تفاوت دارد که تبشیر قبل از عمل یا همراه عمل است؛ اما تشویق پس از عمل صورت می گیرد؛ بنابراین، تبشیر امری است که ناظر به آینده عمل است و کسی پذیرای تبشیر است که از آینده نگری و کف نفس برخوردار است. واداشتن انسان به کارهای نیک و بازداشتن او از ناروایی ها بدون در نظر گرفتن مقصدی والا میسور نیست و اعتماد به هدف والا و برتر است که شوق حرکت را در افراد ایجاد می کند (همان: ۱۷۰) و اینجاست که برای تحمل ناگواری ها و مشتقات، انسان نیازمند بشارت و اطمینان خاطر است. در داستان های قرآن بسیار مشاهده می شود که پس از شداید بسیار و هنگامی که پیامبران با هجوم تهدیدها مواجه می شدند، سرش غیبی به آنان بشارت می داد که نباید از این مخالفت ها هراسی به دل راه دهند و کمترین سستی نباید در اراده شان راه یابد و از سوی خداوند دل داری و اطمینان خاطر به آنان داده می شد: «در این حال پروردگارشان به آنها وحی فرستاد که من به طور قطع ظالمان و ستمگران را هلاک خواهم کرد و شما را در زمین بعد از آنها سکونت خواهم بخشید.» (ابراهیم/ ۱۳ و ۱۴) یا آنجا که به نوح علیه السلام دل داری و پشت گرمی بخشیده و می فرماید: ﴿و اصنع الفلک بأعیننا و وحینا﴾؛ «کشتی را بساز در حضور ما و طبق فرمان ما». (هود/ ۳۷)

منظور از «اعیننا» (در برابر دیدگان ما) اشاره به این است که تمام کوشش ها و تلاش های تو در این زمینه در حضور ما است؛ بنابراین با فکر راحت به کار خویش ادامه بده. طبیعی است که احساس اینکه خداوند حافظ و مراقب و حاضر و ناظر اعمال است به انسان هم توان و هم نیرو می بخشد و هم احساس مسئولیت بیشتر (مکارم شیرازی و جمعی از همکاران، ج ۹: ۹۰) و هم بر تمام سختی ها و مشکلات و زخم زبان های دشمنان مرهم است. (محمدقاسمی، ۱۳۸۵: ۲۷۸)



از انواع بشارت‌های الهی که در قصص قرآن نمونه‌های بسیاری از آن‌ها قابل مشاهده است، می‌توان به این موارد اشاره نمود:

- ۱- بشارت به توبه‌پذیری؛
- ۲- بشارت به ضایع نشدن نیکوکاران؛
- ۳- بشارت به یاری مؤمنین؛
- ۴- بشارت به وفاداری خدا به وعده‌هایش؛
- ۵- بشارت به پیشوایی مستضعفان.

ب) شیوهٔ انذار

انذار به معنی آگاه‌بخشیدن نسبت به امری است که در آینده رخ می‌دهد و مایهٔ زجر و عذاب فرد خواهد بود. بر اساس این شیوه، مربی باید با آگاهی مناسبی که از اعمال متربی و آثار مترتب بر آن دارد، او را نسبت به عواقب اعمال نامطلوبش آگاه کند و ضمن توجه دادن وی به مسئولیت‌هایش، او را از ترک وظایف بترساند و از پیامدهای ناگوار خطاهایش او را بر حذر دارد. (باقری، ۱۳۸۸: ۱۸۹)

در قرآن کریم از این روش تربیتی بسیار استفاده شده و اساساً قرآن «انذارگر بشر» است و لذا پیامبران الهی نیز که بازگوکنندهٔ پیام الهی هستند، نیز «نذیر» نامیده شده‌اند و یکی از مهم‌ترین رسالت‌های پیامبران الهی آن بود که انسان‌ها را از عواقب شوم و تاریک انحراف از خط توحید و سرانجام تاریک پیشینیانی که از راه صواب خارج شدند و در گرداب مفسد اخلاقی دچار شدند، آگاه سازند تا آنکه ایشان را از فروغلطیدن در همان گرداب‌ها باز دارند: ﴿و اوحی الی هذا القرآن لأنذركم به و من بلغ﴾ (انعام/۱۹) «هدف من این است که همهٔ شما و کسانی را که سختم به آن‌ها می‌رسد با قرآن انذار کنم. با آنکه پیامبران هم بشیر بوده‌اند و هم نذیر، اما شاید بتوان گفت در دعوت انبیاء تکیه



بیشتری بر عنصر انذار صورت گرفته است و این بدان علت است که باید انقلاب فکری را با ضربه‌هایی که اعلام خطر می‌کنند، شروع کرد؛ چرا که تأثیر این کار در بیدارسازی خفتگان و غافلان از بشارت بیشتر است. انسان تا احساس خطر مهمی نکند از جا حرکت نخواهد کرد و به همین دلیل انذارها و اعلام خطرهای انبیاء به صورت تازیانه‌هایی بر ارواح بی‌درد گمراهان فرود می‌آمد تا هر کس قابلیت حرکتی دارد به حرکت درآید. (مکارم شیرازی و جمعی از همکاران، ۱۳۷۱، ج ۹: ۶۹)

در این راستا، قرآن رسالت خویش را انذار به افرادی می‌داند که زنده‌اند و از حیات انسانی و روحانی برخوردارند: ﴿لینذر من کان حیا﴾ (انبیاء/۴۵) که این انذار الهی بر دل‌های مرده و غافل اثری ندارد و اگر این انذار بر دل سخت آن‌ها اثر ندارد، دلیل نقصان وحی الهی نیست؛ بلکه آنان گوش شنوا ندارند و پرده‌های غفلت و گناه بر جانشان کشیده شده است و آنان را از شنیدن حقیقت باز داشته است: ﴿و لا یسمع الصم الدعاء اذا ما ینذرون﴾. (همان)

از انواع انذارهای الهی که در قصص قرآن می‌توان از آن‌ها نام برد:

۱- انذار از غفلت یاد خدا: ﴿و من اعرض عن ذکری فان له معیشتة ضنکاً﴾ (طه/۱۲۴) که دوری از یاد خدا مایه اضطراب، ترس، نگرانی و حسرت است.

۲- انذار از فریب‌خوردن از شیطان: «ای فرزند آدم! شیطان شما را نفریبید، آنچنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون ساخت و لباس آنان را از اندامشان بیرون کرد تا عورتشان را به آن‌ها نشان دهد.» (اعراف/۲۷)

۳- انذار از دنیاگرایی: (و لا تعد عیناک عنهم توید زینة الحیوة الدنیا و لا تطع

من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هویة و کان امره فرطاً) (کهف/ ۷۸)

۴- انذار از سرپیچی دستورات الهی: وقتی حواریون درخواست مائده از حضرت عیسی علیه السلام برای اطمینان دلشان نمودند، اجابت دعای عیسی علیه السلام همراه با آیه‌ای تهدیدکننده برای هشدار به متخلفین همراه بود که چنین می‌فرمود: «من آن را بر شما نازل می‌کنم؛ ولی (باید بدانید) هر کس از شما بعد از آن (معجزه آشکار الهی) کافر شد و راه انکار را پویید، او را چنان مجازاتی می‌کنم که احدی از جهانیان را نکرده باشم.» (نوح / ۱)

نمونه‌های بسیاری از انذارهای انبیاء الهی در قصص قرآن آمده که برای بیداری وجدان‌های خفته و هدایت مردمان گمراه بوده است. نخستین پیامبر انذاردهنده، نوح علیه السلام بود. از آنجا که قوم نوح بسیار ستیزه‌جو و سرکش بودند و در گرداب تباهی و گمراهی غرق بودند و سخنان نوح اثری در روح فسرده آن‌ها نداشت، خداوند انذار را مناسب‌ترین روش برای رسالت نوح دانست و سرلوحه دعوت نوح برای قومش را انذار آن‌ها از عذاب دردناک در دنیا و آخرت تشکیل می‌داد: (قطب، ۱۴۰۲، ج ۶: ۳۱) «قوم خود را انذار کن پیش از آنکه عذاب دردناک به سراغشان آید.» (نوح / ۱) و این چنین رسالت الهی بر نوح نازل شد و نوح در این راه دست به کار شد و قوم خود را با انذارهای جدی به عاقبت‌اندیشی فراخواند و به آن‌ها چنین می‌فرمود: ﴿یا قوم انی لکم نذیر مبین﴾ (نوح / ۲) «ای قوم من! همانا من برای شما بیم‌دهنده آشکاری هستم.» اگر چه نوح علیه السلام دعوت خویش را با انذار آغاز می‌کند، اما آن را با دلسوزی و مهربانی توأم می‌دارد و دعوت و هشدار خویش را با تعبیر «ای قوم من» شروع می‌کند تا نشان دهد سرنوشت آنان برای او بسیار مهم است و بدی و ناراحتی آن‌ها وی را ناراحت می‌کند و همین امر او را بر آن داشته تا ایشان را به عذابی که در پشت سر دارند، هشدار دهد. (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۲۰: ۱۶۲)

جلوه‌هایی از انذارهای تکان‌دهنده قرآن را می‌توان در سوره‌های اعراف، شعراء و قمر ترسیم گردیده، ملاحظه نمود. در این بین، طنین مخوف انذار و تکرار کوبنده برخی فقرات و ضرب آهنگ واژه‌ها و موسیقی خیره‌کننده آیات سوره قمر و تصویرهای وحشت‌انگیز آن در ترسیم عذاب‌های کوبنده الهی نسبت به قوم‌های سرکش و متمرّد، هر دلی را بی‌اختیار به تپش و می‌دارد و پنجه بر عواطف انسان افکنده و تا اعماق وجود انسان را تحت نفوذ خود قرار می‌دهد. (محمدقاسمی، ۱۳۸۵: ۲۹۷ و ۲۹۸)

موعظه

یکی از روش‌هایی که خدای رحمان برای تربیت آدمیان بدان سفارش نموده است، موعظه است. مراد از موعظه آن است که کارهای نیک به گونه‌ای یادآوری شود که دل شنونده از شنیدن آن رقت پیدا کند و در نتیجه تسلیم شود. (بدیعی، ۱۳۸۸: ۷۹) موعظه‌ای که از جانی پاک بر می‌خیزد، بر جان‌های راه‌گم کرده ولی مایل به راه‌یابی می‌نشیند و دل ایشان را نرم می‌کند و تسلیم حق می‌نماید. موعظه نیکو، موعظه‌ای است که واعظی راه‌یافته به روش نیکو از آن برای اصلاح و هدایت بهره می‌گیرد و بی‌گمان هم‌چنین موعظه‌ای روشی مؤثر در تربیت است. (دلشاد تهرانی، ۱۳۷۷: ۲۹۳)

موعظه منعی است که با بیم‌دادن همراه است. (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ۵۲۷) موعظه، یادآوری قلب است نسبت به خوبی‌ها در آنچه که موجب رقت قلب می‌شود. (خلیل بن احمد، ۱۴۰۵، ج ۲: ۲۲۸)

یعنی موعظه چیزی است که قلب را نرمی و رقت می‌بخشد و عواطف را تحریک می‌کند و موجب می‌شود که انسان از کجی و پلییدی دست کشد و به راستی و خوبی دل بندد و در انسان حالت باز



دارندگی از بدی‌ها و گروندگی به خوبی‌ها ایجاد می‌کند؛ بنابراین، موعظه سختی و مقاومت دل را در برابر حق و عمل به حق زایل می‌کند و نرمی و تسلیم در برابر حق و عمل به حق را فراهم می‌سازد. (دلشاد تهرانی، ۱۳۷۷: ۲۹۴)

با توجه به مفهوم ذکرشده، موعظه سختی و قساوت را از دل می‌شوید و خشم و شهوت را فرو می‌نشانند و هواهای نفسانی را تسکین می‌دهد و دل را صفا و جلا می‌بخشد و آدمی را آماده اتصاف به کمالات الهی می‌کند. (مطهری، ۱۳۶۷: ۲۲۴)

کارکرد موعظه، بیداری و هوشیاری و بازکردن چشم برای دیدن و به خود آمدن است، سر و کار موعظه با دل و عاطفه است و موعظه پیام روح است و تا سخن از دل بر نیاید بر دل نمی‌نشیند و از این رهگذر است که گوینده موعظه باید خود عامل باشد و عمل او برخاسته از اعتقاد و التزام نسبت به حق باشد و مبتنی بر عمل صالح و اعتقاد سالم باشد تا موعظه نافذ و سازنده شود. (باقری، ۱۳۸۸: ۲۱۵)

قرآن کریم، کتاب موعظه الهی است که مردمان را از خواب غفلت بیدار می‌کند و از بدی باز داشته و به سوی سعادت و خیر بر می‌انگیزد. موعظه الهی سبب دگرگونی اساسی در آدمیان می‌شود و آنان را از حیوانی و بی‌خبری نجات داده و دل‌های بیمارشان که از رذایل اخلاقی و صفات ناپسند رنجور شده است را شفا می‌بخشد. بدین ترتیب است که زمینه روشنی جان‌ها و حیات دل‌ها فراهم می‌شود و خدای رحمان، آنگاه با لطف و مهربانی، مردمان را به معارف حق و اخلاق کریم و اعمال صالح راهنمایی می‌کند. (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۱۱: ۸۱)

در این راستا است که نصیحت و پند و اندرز یکی از تدابیر مهم تربیتی و از وظایف مریبان بزرگ انسان‌ها، یعنی انبیاء الهی است که از این راه مردم را با مواظب دیده‌گشای خود به حقایق متوجه سازند و



پرده‌های غفلتی را که نسبت به مرگ و قیامت بر دیدگان افتاده، کنار زنند و فطرت خفته انسان‌ها را بیدار سازند و مسئولیت‌های فردی و اجتماعی آن‌ها را به ایشان یادآور شوند؛ زیرا که انسان‌ها ممکن است از تعلیم شخصی، دیگر بی‌نیاز باشند؛ اما چنین نیست که از موعظه موعظه‌گری راستین بی‌نیازی حاصل شود، حتی شنیدن مطلبی که انسان آن را می‌داند از زبان انسانی و ارسته با بیانی مؤثر و دلشین سبب تحولی در درون آدمی می‌شود و او را به نیکی‌ها می‌رساند. (دلشاد تهرانی، ۱۳۷۷: ۲۹۷)

نمونه زیبا و مصداق روشن این‌گونه مواعظ تربیتی در قرآن، موعظه‌های لقمان حکیم به فرزندش است که این سخنان بهترین موعظه‌هاست که اگر به جان بنشیند و در عمل ظهور یابد، سعادت همه‌جانبه فردی و اجتماعی را تأمین می‌کند. در این مواعظ، اساس مباحث اعتقادی، اصول و ظایف دینی و آداب نیکوی اخلاقی در وجوه فردی و اجتماعی بیان شده است که می‌توان آن را این‌گونه بیان داشت:

۱- اصول اعتقادی: ﴿یا بنی لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظیم﴾؛ «ای پسر من! به خدا شرک نوز که به راستی شرک ستمی بزرگ است.» (لقمان/۱۳)

۲- اصول وظایف دینی: (یا بنی اقم الصلاة و امر بالمعروف و انه عن المنکر)؛ «ای پسر من! نماز به پادار و امر به معروف و نهی از منکر کن.» (لقمان/۱۷)

۳- آداب نیکوی اخلاقی: (و لا تصعر خدک للناس و لا تمش فی الارض مرحاً ان الله لا یحب کل مختال فخور)؛ «به تکبر از مردم روی مگردان و به خودپسندی بر زمین راه مرو که خداوند خودپسند فخر فروش را دوست نمی‌دارد.» (لقمان/۱۸)

۴- وجوه فردی و اجتماعی: ﴿و اقصد فی مشیک و اغضض من صوتک ان انکرالاصوات لصوت الحمیر﴾؛ «در رفتار میان را برگزین و آواز خویش فرود آر که زشت‌ترین آوازه‌ها بانگ خران است.» (لقمان/۱۹)

اما موعظه نیز مانند هر عامل تربیتی دیگر، زمانی اثر لازم را می‌بخشد که دل‌ها آمادگی و قابلیت تأثیرپذیری را داشته باشند. عواملی چند وجود دارد که می‌تواند شعاع تأثیرگذاری موعظ را در میان مخاطبین گسترش دهد و حتی از مقاومت احتمالی یا احساس بیگانگی مخاطبین با فرد دعوت‌کننده تا حد زیادی بکاهد که پاره‌ای از این عوامل را در لابه‌لای داستان‌های قرآن می‌توان مشاهده نمود، از آن جمله:

۱- انبیاء الهی و اسوه‌های قرآنی، مناسب‌ترین و حساس‌ترین موقعیت‌ها را برای موعظ خویش انتخاب می‌نمودند که خود یکی از ظرافت‌های هنری آن‌ها در تبلیغ شمرده می‌شود. از آنجا که با زبان نرم و منطق خیرخواهانه می‌توان دل‌های سخت را رام نمود و آن‌ها را به کمند محبت خویش درآورد، انبیاء الهی نیز در برخورد هایشان حتی با سرسخت‌ترین دشمنان خود از این روش بهره‌جسته‌اند تا جایی که موسی علیه السلام طاغوت سرکش عصر خود، فرعون را با این تعبیر ملامت‌انگیز خطاب می‌کند که آیا می‌خواهی پاک و پاکیزه شوی؟ (و پس از پاک‌شدن و لایق لقای محبوب گشتن) من تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم تا از او بترسی (و از اعمال خلاف بیگانه شوی). (نازعات/۱۸ و ۱۹)

دیگر مورد آنکه در شیوهٔ وعظ، تهییج عواطف و احساسات مخاطبین نقش به‌سزایی در تحول و دگرگونی دل‌های مستعد ایفا می‌کند و از انسان‌های خمود و دل‌مرده، افرادی پویا و سرزنده می‌سازد. (محمدقاسمی، ۱۳۸۵: ۳۰۶) چنانکه در این زمینه، لوط علیه السلام برای برانگیختن عواطف و احساسات مردهٔ آن مردمان زشت‌سیرتی که غرق در آلودگی‌های جنسی بودند، آن‌ها را مورد انذار قرار می‌دهد که از



خدا بترسید و (با قصد سوء) در مورد میهمانانم مرا رسوا می سازید، آیا در میان شما یک مرد رشید وجود ندارد؟ (هود/۷۸)

هم چنین در مواعظ انبیاء الهی در کنار ابعاد عاطفی، جنبه های عقلانی و منطقی نیز مورد توجه قرار گرفته است. (محمدقاسمی، ۱۳۸۵: ۳۰۷) از جمله، حضرت صالح علیه السلام در مقام پند و اندرز قومش به ایشان می فرماید: «ای قوم من! خدا را پرستش کنید که هیچ معبودی جز او نیست، او کسی است که شما را از زمین آفرید و عمران و آبادی زمین را به شما سپرد و قدرت و وسائل آن را در اختیاران نهاد.» (هود/۶۱) دیگر آنکه به رعایت ایجاز در پند و اندرز در موعظه های خود توجه می نمودند؛ زیرا اطالۀ کلام و حالت خطابه یافتن آن، آفت پند و اندرز است و موجب ملامت خاطر و بی رغبتی مخاطب می شود و چه بسا جبهه گیری و واکنش نامناسب افراد را به دنبال خواهد داشت.

چنانکه نامه پندآموز سلیمان علیه السلام به ملکه سبأ و پیروان او در عین کوتاهی، همه گونه پیام را در خود گنجانده بود. آنجا که فرمود: (بسم الله الرحمن الرحیم، الا تعلوا علی و اتوننی مسلمین) (نمل/۳۰ و ۳۱) «به نام خداوند بخشنده مهربان، توصیه ام به شما این است که در برابر من برتری جویی نکنید و به سوی من آید و تسلیم حق شوید.

مضمون این نامه در واقع سه جمله بیش نبود:

جمله اول: نام خدا و بیان وصف رحمانیت و رحیمیت او؛ جمله دوم: توصیه به کنترل هوای نفس و ترک برتری جویی که سرچشمه بسیاری از مفاسد فردی و اجتماعی است؛ جمله سوم: تسلیم شدن در برابر حق. اگر دقت کنیم چیز دیگری وجود نداشت که نیاز به ذکر داشته باشد. (مکارم شیرازی و جمعی از همکاران، ۱۳۷۱، ج ۱: ۴۵۳)

برخاستن موعظه از دلی پاک نیز نکته ای اساسی است؛ زیرا گیراترین و بلیغ ترین مواعظ، اگر از اعماق دل و از صمیم اعتقادات و اعظ نشأت نگرفته



باشد و تنها جلوه گری و بازیگری با الفاظ باشد، لقلقه‌ای بر زبان است که تنها بر زبان گوینده لغزنده و تنها بر قشر وجود شنونده نیز خواهد لغزید. در واقع، موعظه پیش از آنکه از زبان برآید، باید از دل بجوشد تا در دل نشیند. هم‌چون موعظ حضرت عیسی علیه السلام که بسیار بلیغ و حکیمانه و بیشتر در قالب تمثیلاتی نغز ایراد گردیده‌اند و این چنین بود که دل‌ها را به سوی حضرتش مایل ساخت و پیروان زیادی را در گرد او جمع نمود.

نتیجه‌گیری

انسان، پوینده مسیر کمال است و این کمال‌یابی در تمام مراحل زندگی او مشهود است. طبیعت آدمی شامل رذایلی است که قرآن در هر مقام به تناسب موقعیت یادآور آن می‌شود و این تذکر از این باب است که انسان به خود طبیعی خود رها نشده و هجرتی را به سوی کمال از طبع نکوهیده خود همواره به یاد خود آورد و آن را پی گیرد.

نفس آدمی در گذران زندگی حالاتی را به او الهام می‌کند و از این است که انسان مدام در آمدوشد و اختلاف شک و یقین به سر می‌برد، گاه امر به سوء را گردن می‌نهد و از راه اعتدال خارج و به اسراف در نفس مبتلا می‌شود و گاه نهی از آن را مطاع است تا آنجا که کمال وجودی خود را توسعه داده، به ارزش‌های اخلاقی تخلق می‌یابد و این خود، گامی است در جهت نیل به مقام نفس مطمئنه و در این جایگاه است که از چشمه یقین نوشیده و در مقام قرب الهی آرام می‌گیرد.

بر همین اساس، هدف غایی تعلیم و تربیت الهی، ایمان و تقرب به خداست که جلب رضایت الهی سرچشمه کمالات و ارزش‌های اخلاقی و تقرب به ذات الهی و خداگونه شدن است و در سایه توحید، راه دست‌یابی به ارزش‌های اخلاقی بر انسان‌ها گشوده می‌شود و در واقع، هیچ اصلاحی در جوامع بشری بدون دعوت به توحید و جز در سایه



ایمان میسر نیست؛ زیرا که توحید و ایمان، ریشه تمام نیکی‌ها است و اعتقاد و عمل به آن ضامن سعادت دنیا و فلاح آخرت آدمی است و اعراض از توحید سرچشمه آلودگی‌ها و خودمحوری‌ها و رذایل اخلاقی است. بر این اساس، تمام روش‌های تربیتی قرآن و انبیاء الهی در جهت تثبیت ارزش‌های اخلاقی در سایه ایمان است که موجب تهذیب نفس شده و فرد، مهذب به اخلاق الهی می‌شود؛ زیرا خیرها، اموری وجودی و مستند به فضل الهی است. یاری گرفتن از نیروی عقل و بهره‌مندی از فرقان در پرتو تقوای الهی می‌تواند به آن‌ها دست یافت و رضایت الهی و عدم رضایت الهی، معیار ارزش‌ها برای عمل انسان محسوب می‌شود و روش مناسب برای رشد و تعالی این ارزش‌ها از طریق عمل از سوی الگویی است که خود قبل از آموزش دیگران، خود موفق به درونی‌سازی ارزش‌های مذکور شده است.

در قرآن برای تثبیت ارزش‌های اخلاقی، مجموعه‌ای از روش‌ها بیان شده که هدف آن‌ها نیل به کمال و سعادت آدمی است و انبیاء الهی به‌عنوان برترین الگوهای اخلاقی خود پیشگامان این طریق بوده و همت والایی برای نجات انسان‌ها از مرداب رذایل و هدایت‌شان به بوستان فضایل به کار می‌بستند و از طریق پیشگامی در عمل، موعظه و بشارت و انذار و برخوردهای غیرمستقیم به تربیت انسان‌ها می‌پرداختند؛ روش‌هایی که هرگز در گذر زمان رنگ کهنگی به خود نمی‌گیرد و در همه ادوار و ازمه قابل اجرا و پیگیری است و لازم است که در نظام تعلیم و تربیت به کار گرفته شوند و تخلق به ارزش‌های اخلاقی به‌عنوان یکی از محوری‌ترین ابعاد تعلیم و تربیت در کنار تلاش برای حاکمیت خدامحوری و تقویت قوه تفکر در فراگیران و اعطای بینش و بصیرت به متریان مدنظر گرفته شده و در راه نیل به آن اهتمام ورزیده شود.



منابع

۱. قرآن کریم.
۲. باقری، خسرو، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، چاپ نوزدهم، تهران: مدرسه، ۱۳۸۸.
۳. بدیعی، رحیم، تعلیم و تربیت در قرآن؛ ویژگی‌ها و روش‌ها، چاپ اول، قم: انتشارات میثم تمار، ۱۳۸۸.
۴. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۰۴.
۵. دلشاد تهرانی، مصطفی، سیری در تربیت اسلامی، تهران: مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر، ۱۳۷۷.
۶. شرفی، محمدرضا، فلسفه تربیتی اسلام، چاپ اول، تهران: مؤسسه فرهنگی منادی تربیت، ۱۳۸۸.
۷. شکوهی، غلامحسین، مبانی و اصول آموزش و پرورش، مشهد: انتشارات رضوی، ۱۳۷۶.
۸. طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، ترجمه جمعی از مترجمان، بنیاد علمی و فرهنگی علامه طباطبایی، ۱۳۶۳.
۹. قرائتی، محسن، تفسیر نور، چاپ پنجم، قم: مؤسسه در راه حق، ۱۳۷۶.
۱۰. قطب، سید، تفسیر فی ظلال القرآن، بیروت: دارالشرق، الطبعة العاشره، ۱۴۰۲.
۱۱. مکارم شیرازی، ناصر و جمعی از همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲۰، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱.
۱۲. مکارم شیرازی، ناصر، اخلاق در قرآن، قم: مدرسه الامام علی بن ابیطالب، ۱۳۷۷.
۱۳. محمد قاسمی، حمید، روش‌های تربیتی در داستان‌های قرآن، چاپ اول، تهران: نشر پژوهش و معناگرا، ۱۳۸۵.



۱۴. محمد قاسمی، حمید، اصول تربیتی در داستان های قرآن، تهران: نشر و پژوهش معناگرا، ۱۳۸۵.
۱۵. مطهری، مرتضی، تعلیم و تربیت در اسلام، چاپ چهاردهم، انتشارات صدرا، ۱۳۶۷.
۱۶. مهدوی، سید سعید، قصه و نکات تربیتی آن در قرآن، چاپ دوم، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۶.
۱۷. نصری، عبدالله، مبانی رسالت انبیاء در قرآن، تهران: انتشارات سروش.
۱۸. نقی پور، ولی الله، پژوهشی پیرامون تدبر در قرآن، چاپ اول، تهران: انتشارات اسوه، ۱۳۷۱.